

ایران اطلاعات مبسوطی دارد این دو لوحه را اصل میداند و بدین عقیده است که شاهان هخامنشی به تقلید پادشاهان آسور زیر بنائی که می ساختند گاهی از این لوحه ها میگذارند برای این که وقتی معلوم شود بنا از کی بوده و مضمون هر دو لوحه بطوریکه پروفیسور مزبور خوانده و در رساله چهارم انجمن آثار ملی از اسفند ۱۳۰۵ درج شده این است که داریوش بعد از ذکر القاب و عناوین خود بطوریکه معمول اوست میگوید « این است مملکتی که من دارم از سگ ها که پشت سفند هستند گرفته تا کوش (کوشیا) و از هند تا اسپرذ که آهور مزدا که بزرگترین ایزدان است بمن بخشیده من و نیز خاندانم را آهور مزدا حفظ کند» این دو لوحه بسه زبان نوشته شده زبان پارسی قدیم و عیلامی و بابلی از اینکه حد غربی ایران را داریوش مملکت اسپرذ میگوید معلوم است که این دو لوحه قبل از قشون کشی شاه مزبور بمملکت سگ ها نوشته شده زیرا در اثر قشون کشی مزبور تراکیه و مقدونی جزو ایران شدند و در اینجا اسمی از آنها نیست

در خانه لازم است علاوه نمائیم که غیر از کتیبه هائی که در فوق ذکر شده خطوط دیگری نیز از شاهان هخامنشی دیده شده منجمله چنانکه میگویند سنگی است که از زمان داریوش اول است و سابقاً در مقبره شاه نعمه الله در کرمان بوده و بعد مفقود گردیده روی این سنگ خطوطی از داریوش اول خوانده اند در هر حال کتیبه های معروف شاهان هخامنشی همان است که در فوق ذکر شده مهری نیز از آر شک پر آثابوشانی بدست آمده که در موزه بریطانیائی است

مسکوکات هخامنشی - مورخین

تقریباً هم عقیده اند که سکه در دفعه اولی در آسیای صغیر زده

شده است و تاریخ آن تقریباً نیمه قرن هفتم ق م است . بعضی اختراع آن را نسبت بشاه لیدی و برخی بیونانی های آسیای صغیر میدهند معلوم است که بعد از آن ضرب سکه در ممالک دیگر (مثل بابل و غیره) رواج یافته و در ایران اول دفعه که سکه زده شده است در زمان داریوش اول بوده . این سکه معروف به دریک و از طلاست داریوش سعی داشته است که از طلای خالص باشد و چنانکه میگویند طلایش پاك است روی این سکه تصویر تیرانداز پارسی است که يك زانو بر زمین زده و زه کمان را میکشد غیر از دریکها سکه نقره هم بوده است که موسوم به سیکل مدی است بدست سکه نقره معادل يك دريك بوده غیر از پول طلا و نقره پول برنجی نیز رایج بوده و پول برنجی و نیز پول نقره کم ارزش را ولات میتوانستند در ولایات سکه بزنند و غالباً در فینیقیه یا در آسیای صغیر سکه زده میشد روی سکه ها تاریخ نیست باوجود این از صورت سلاطین میتوان تاریخ آنها را تقریباً معین کرد و تصور میکنند که اولین سکه داریوش در ۵۱۶ ق م زده شده است در خزانه های شاهان هخامنشی طلا و نقره تماماً مسكوك نبوده بلکه بیشتر بطور شمش حفظ میشده است چنانکه مینویسند اسکندر مقدونی در خزانه شوش چهل هزار تالان طلا و نقره شمش و نه هزار تالان پول مسكوك یافت بنا بر این تصور میکنند که در زمان هخامنشی سکه بقدر زمان اشکانی و ساسانی رایج بوده دو در یکی و نیم در یکی خیلی کم بدست آمده و پیدا است که این نوع سکه ها اصلاً کم زده شده دريك بسرعت رواج یافت و در آسیای پیشین سکه های لیدی را از رواج انداخت

۱-۲-۳-۴



۵-۶-۷



۸-۹-۱۰



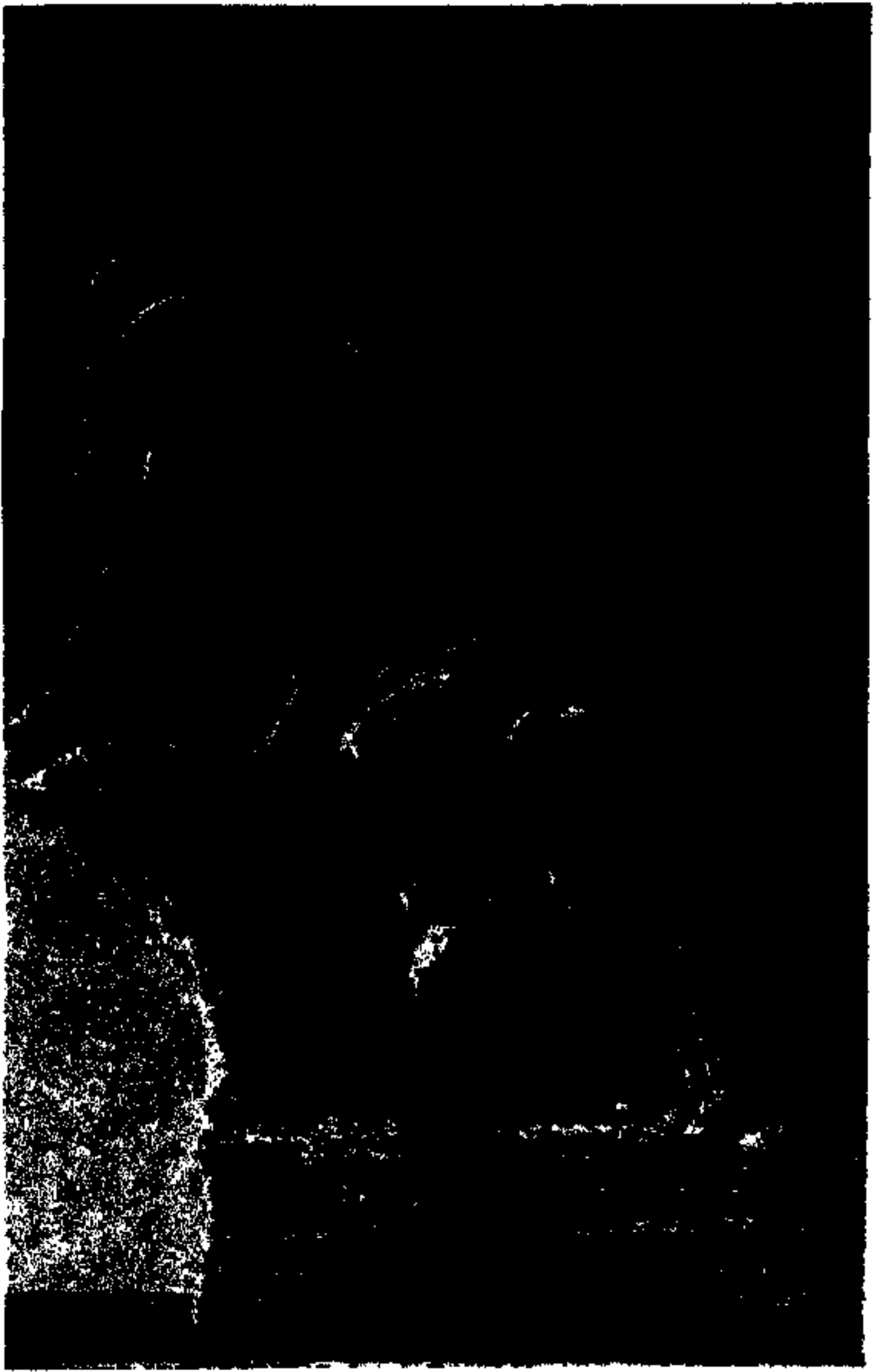
۱۱-۱۲



۱۳-۱۴



دریك طلا (۱-۲-۵) سيكل نقره (۲-۴-۷) متعلق بدوره ساسانی - چهاردرختی نقره - اراگراس دوم والی صیدا در حدود ۳۵۰ ق.م. (۶-۹) و تیسافرن و فرناماز در حدود ۴۰۰ ق.م. (۸-۱۰-۱۱-۱۲) چهار درختی اتُ قَرَدَات اول پادشاه پارس در حدود ۲۰۰ ق.م. (۱۳-۱۴) - از کتاب زاره - صنایع ایران قدیم (



نیر انداز پارتی یا سکاکی - کار یونان و سریانی در موزه قیصر فردریک
در برلن (از کتاب زاره - صنایع ایران قدیم)

تاریخ در دوره هخامنشی - مقصود

از تاریخ در اینجا حساب روز و ماه و سال است (۱) در این باب اطلاعات زیادی در دست نیست از کتیبه بیستون داریوش اول معلوم است که حساب آوستائی در آن زمان معمول نبوده زیرا اسامی نه ماهی که در کتیبه مذکوره ذکر شده از این قرار است: (۲) گرم پید - ثور و اهر - ژایگر چیش رای سه ماه بهار باغ بادیش - آدوگ نیش - آثر - یادیه رای سه ماه پاییز آنامگ - مرغ زن - وینخن رای سه ماه زمستان اول سال مصادف با اول پاییز بوده و با تاریخ بابلی که بعد ها موسوم برومی با ژولیانی شد موافقت داشته این مسئله که تاریخ مزبور از کجا آمده و آریانی بوده یا از جسانی اقتباس شده هنوز حل نشده است ولیکن اسامی مابقی آریانی است بعضی بر این عقیده اند که داریوش اول در ضمن اصلاحات خود تاریخ آوستائرا قبول و آنرا رسمی کرد (راجع به تاریخ آوستائی در فصل دوم باب پنجم ذکری خواهد شد) گوت شمید عالم آلمانی عقیده دارد که اینکار در ۴۲۸ ق. م یعنی در سلطنت داریوش دوم شده بعضی تصور میکنند که آنامگ (۳) یعنی بی اسم ماه کیسه بوده

مقادیر ایران قدیم - قبل از ذکر

اطلاعات مختصری که از مقادیر ایران این زمان به ما رسیده لازم است گفته شود که بر حسب اطلاعات تاریخی بشر هر قدر

(۱) - چون تقویم بدین معنی نیامده بجای آن تاریخ نوشته شد
(۲) - J. Marquart. Untersuchung über den Geschichte von Iran. Heft. - 1 1896.

(۳) - همزه مفتوح در انامک علامت نفی است یعنی بی نام

هم در درجهٔ یست تمدن بوده باز برای سنجش مسافت و مقدار چیزهای مادی مقیاسهایی داشته اور ملتی که سعی کرده مقادیر خود را روی واحد مقیاس بالنسبه ثابتی بنام نمایند مصرها بوده اند و برای این مقصود طول اعضاء بدن انسان را اتخاذ کرده اند (مثلاً او ابتداء آرنج تا انتهای انگشت وسطی) پس از آن مقیاسهای مصری بابل سرایت کرده و در بابل بواسطهٔ علم هیئت که از خصائص بابلیها بوده تغییراتی یافته و بعد با این تغییرات بنام عالم توسط یونانیها و فیثقیها و غیره منتشر شده ایرانیها نیز مقادیر را از بابل اقتباس کرده و در اینمورد هم مثل سایر موارد در آنها تصرفاتی نموده با اوضاع و حوائج ایران مطابقت داده اند در بابل واحد مقیاس مسافت مسافتی بوده که شخص رشیدی (یعنی کسیکه بحد رشد رسیده بود) در مدت دو دقیقه میتواند طی کند و این مقدار از زمان را از این جهت اتخاذ کرده بودند که بر حسب تجربه معین شده بود که از ابتدای طلوع آفتاب یعنی از وقتی که شعاع اولی دیده میشود تا نمایان شدن تمام قرص آن اینقدر زمان لازم است این واحد مقیاس را یونانیها *استاد* (۱) نامیدند و آن معادل ۱۹۲ متر (۲) امروزه بود ایرانیهای قدیم این واحد مقیاسی را سی برابر کرده آنرا *پرتنها* (۳) (پرسنگ ازمنه بعد) گفتند پرتنها مسافتی بود که شخص رشیدی در مدت یکساعت طی میکرد و از اینقرار معادل ۵۷۶۰ متر است (بعضی ۵۹۴۰ متر نوشته اند ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی است) کسور پرتنها از اینقرار بوده: *آسپرسا* که همان *استاد* یونانی و سی *یک* پرتنها بود

(۱) - *Stade*.

(۲) - - - - - متر تقریباً پانزده گره و نیم است معلوم است که دران عهدسلسله مطری وجود نداشته و اینکه مقایسه با مقادیر مطری شده بواسطهٔ صحت و مبنای علمی آن است

(۳) - - - - - *Parthanhâ* پرتنها نوشته و پرتنگا خوانده میشود

اسپرسا ۳۶۰ آرسنی و آرسنی بیست آنگسته و آن شش یوه و یوه
۲۵ ر۰ ساتیمطر تقریباً بوده بنابراین آرسنی که آرشن باشد معادل
۵۳ ساتیمطر و کسری بوده واحد مقیاس وزن در بابل مینا بود که
تقریباً معادل يك کیلوگرام یا سیزده سیر میشون و شصت مینا يك
نالان بابلی محسوب میشد (اصل نالان هم از مصر است) مینا را در ایران
منه میگفتند و بر دو قسم بوده منه مدی که ۵۶۱ گرام (۱) وزن داشته
و منه پارسی که معادل ۴۱۸ گرام بوده (مینا همان کله من است که تا
امروز باقی مانده)

نالان ایرانی نیز بر دو نوع بود نالان طلا که معادل ۲۵ کیلوگرام و
کسری بوده و نالان نقره که سی و سه کیلوگرام و کسری وزن داشته
یعنی شصت آمنه پارسی نالان طلا و شصت آمنه مدی نالان نقره محسوب
میشده است آمنه شصت شیکل (۲) داشته ولی در وزن طلا پنجاه شیکل
حساب میکردند بنا بر این وزن شکل تقریباً از هفت الی هشت گرام
و کسری بوده يك وزنی هم بوده که سیکل می نامیدند (۳) این وزن
سامی است و تصور میشود که از فینیقیها بیابل و از آنجا بایران سرایت
کرده وزن سیکل در مسکوکات نقره پنج گرام و کسری بوده در سر
قبر شاه نعمه الله در کرمان تا چند سال قبل سنگی بوده از زمان
داریوش اول که چند آمنه وزن داشته و روی آن اسم داریوش منقور
بوده ولی بعد مفقود شده و معلوم نیست که کجا است

برای آکیال یا سنجش حجم واحد مقیاس را در ایران آرتابه (۴)

(۱) - گرام تقریباً شش مثقال است

(۲) - Schehel

(۳) - Sicle

(۴) - Artaba

می‌نامیدند این واحد مقیاس هم بر دو قسم بوده آرتبه مدی معادل ۵۲ لیتر و ارتبه پارس معادل ۵۵ لیتر (۱)

از پیمایشهای مذکور آنهایی که اسم ایرانی داشته هنوز هم مفهوم است مثل (پرتنها) که همان برسنگ و فرسنگ و فرسخ است و اسپرما که اسب رس و انکسته که انکشته است امامنه و آرسنی اسامی بابلی است و همان من و آرش است

مقیاسهایی نیز وجود داشته که تصور می‌رود مقیاسهای محلی بوده مثل گاما که همان گام امروزه است و معادل ۳۲ سانتیمتر بوده و بازو که معادل دو آرسنی بوده دو پرتنها را نیز یک یک گار می‌دانستند (۲)

(۱) - يك لیتر آب مقطر تقریباً سیزده سیر است
(۲) - راجع بمقادیر ایران قدیم از دائرة المعارف بریتانیایی و بروک هائوز استفاده شده است

باب سوم

دوره مقدونی و یونانی - اسکندر و سلوکیدها

فصل اول

فتوحات اسکندر بعد از فوت داریوش سوم

تسخیر ممالک شرقی ایران - اسکندر

پس از اینکه به کارهای تیورستان (طبرستان) تمشیت داد در صدد تسخیر ممالک شرقی ایران بر آمد در ابتدا اسکندر بطرف گرگان که در آن زمان موسوم به وَرْکَانَ بود رفت و در زَدْکارتا که کرسی آن ولایت بود (ابن مفضل در زدیکی استرابادکنونی بوده) سه دسته قشون مقدونی بهم رسیدند در اینجا هزار و پانصد نفر یونانی که خدمت ایران اجیر شده بودند تسلیم گشتند و والی و بجای تیوربها و نیز طایفه مرد ها که در طرف غربی مملکت تیوربها میزیستند اظهار انقیاد نمودند از گرگان اسکندر بطرف پارت (خراسان حالیه) به هرات رفته از آنجا بطرف بلخ حرکت نمود و چون در وسط راه شنید که والی هرات مانعی شده بر گشته اغتشاش را بر طرف کرد بعد بطرف زَرَنک (در نگیانای یونانیها و سیستان امروزه) و از آنجا به رُخج (۱) روانه شد بعد باز بطرف بلخ رفت و در آنجا شنید که بِسْ سوس (۲) نائل داریوش از بلخ هم فرار کرده و از جیحون گذشته است ابن بود که به

(۱) - هر خواراتیش - افغانستان جنوبی امروزه یونانیها آنرا آراخزیا میگویند

(۲) - Bessus.

اس پی تامن (۱) رئیس سواره نظام که ایرانی و در سغد بود امر کرد اورا بگیرد پس از آن قاتل شاه زودی دستگیر و در همدان مصلوب گردید اسکندر بعد از عبور از جیحون به مر کند (کهان می کنند که سمرقند کنونی بوده) رفت - از آنجا تا رود سیحون ناخت و بجائی رسید که کوروش بزرگ بنای شهری کرده بود (این شهر معروف به کوریا سختی یعنی دورترین شهر کوروش بوده) در اینجا اسکندر شهری بنا کرد که موسوم به اسکندریه اقصی گردید (عضی تصور میکنند که خجند کنونی است) در اینجا اسکندر خبر رسید که اس پی تامن یاغی شده و سگ ها را بکمک خود طلبیده است در اثر این خبر بار پرداخته باز حجت زیاد او را شدت داد و در نتیجه سگ ها سر اس پی تامن را بریده نزد اسکندر فرستادند

سفر جنگی به هند - پس از این کار ها اسکندر در

۳۳۷ ق. م. در باختر با رگسانا (۲) دختر اکیسارتس (۳) عروسی کرد (عضی روشنگ را دختر داریوش نوشته اند ولی بیشتر محققین او را دختر اکیسارتس میدانند) و چون لوازم سفر هند مهیا شده بود از راه هندو کوش عازم هند گردید قشون او در این سفر به یکصد و بیست هزار نفر بالغ بود اول بشهر نیکایا که تصور میکنند کابل امروزه بوده در آمد و بعد از دره و معبر خیبر گذشته وارد ولایتی شد که در طرف جنوبی پیدشاور است در اینجا اسکندر با ایلات و عشائر محلی جنگیده زخم مختصری برداشت روایات در باب نتیجه این جنگ مختلف است پس از آن اسکندر از پلی که روی رود سند درست

(۱) - Spitamen.

(۲) - Roxana نویسنده گان ایرانی او را روشنگ نامیده اند

(۳) - Xiartès.

شده بود گذشته بشهر تا کسیلا در پنجاب وارد شد پادشاه و اهالی آن با اغوش باز اسکندر را پذیرفتند پادشاه مزبور قبلا فیلهای متعدد و هدایای زیادی برای اسکندر فرستاده بود پس از آن او بطرف رود هی داس^(۱) پس^(۱) که جِلم^(۲) امروزه است رفت در اینجا پروس^(۲) پادشاه این مملکت با سی هزار نفر سپاهی و فیلهای زیادی مهیای جنگ شده بود عبور از جلم نیز مشکل بود بالاخره با حیلہ های جنگی اسکندر از این رود عبور کرد ولیکن مقدونیها همینکه با فیلهای پروس مواجه شدند جنگ را بی نتیجه دیدند و اسکندر در اندیشه فرو رفت بالاخره چاره که بنظرش رسید این بود که چون قشون او بمراذب بر قشون پروس فزونی داشت قسمتی از آن را مأمور کند تا حمله بمسره دشمن برده پشت سر خصم را بگیرد مقدونیها چنین کردند و با وجود این پادشاه مزبور مردانه جنگید و فیلهای تلفات زیادی بمقدونیها وارد آوردند ولی بالاخره پروس اسیر شد و جنگ بپهره مندی اسکندر خاتمه یافت گویند وقتی که پروس را نزد اسکندر آوردند از او پرسید که چطور با او رفتار نماید او در جواب گفت چنانکه با پادشاهی رفتار میکنند و باز اسکندر پرسید که دیگر چه میخواهد پروس جواب داد در آنچه گفتم همه چیز هست چنانکه نوشته اند این پادشاه مورد نوازش اسکندر شده و نیز اینطور استنباط میشود که این جنگ سخت ترین جنگی بوده که برای اسکندر پیش آمده و از کلماتی که با اسکندر نسبت میدهند پیدامت که او خود را در مخاطره بزرگی میدیده این مردم نیاگان سیخ های امروزه بوده اند و سیخها از حیث رشادت معروفند بعد از بنای دو شهر موسوم به نیکایا^(۳) و بوسه فالی^(۴) اسکندر

(۱) — Hydaspes.

(۲) — Porus.

(۳) — Nicaia.

(۴) — Bucephalie این شهر بیاد اسب اسکندر که موسوم به بوسه فال و در این جنگ کشته شده بود بنا شد

تا رود هیفاز (۱) که اکنون موسوم برود بیس است تاخت در کنار رود هیفاز سپاهیان اسکندر مطلع شدند که اگر دور تر بروند با پادشاهی که قویتر از پروس و فیلهایش بیشتر است طرف خواهند شد در اثر این خبر مجمعی ترتیب داده با اسکندر گفتند: فتوحاتی که شده کافی است و هرزحقی حدی دارد اسکندر در بادی امر رضایت بمراجعت نمیداد تا کئی نس (۲) نام یکی از سرداران او باو گفت: از یو نانیهاییکه با اسکندر آمده اند عده کمی باقی مانده و اگر او میخواهد بجهان گیری خود ادامه دهد بهتر است بر کشته قشون جدیدی تهیه نماید پس از آن اسکندر سه روز تأمل کرد و چون قشون خود را راجع بمراجعت راسخ دید بطرف رود جلم رفت در آنجا کشتیهائی با مر او ساختند که گنجایش هشت هزار نفر را داشت پس از آن اسکندر یکی از سرداران خود نه آرغ (۳) نامی را مامور کرد که با این کشتیها تمام رود سند را تا مصب آن و از دریای عمان تا خلیج فارس سیاحت نموده تحقیقاتی در باب صفحات مجاور دریاها بعمل آرد خود اسکندر هم با قسمتهای دیگر سپاهیان از طرف راست و چپ رود مزبور بطرف مصب آن عازم گردید (۳۲۶ ق. م) در عرض راه اسکندر با مردم مال لوی (۴) طرف شده زخم برداشت در پاتالا (۵) اسکندر یکی از سرداران خود را که گراتیروس (۶) نام داشت مامور کرد با فیلها و سپاهیان از کار افتاده بطرف ایران از راه رنجج و سیستان حرکت کنند و خودش داخل

(۱) — *Hyphasis.*

(۲) — *Koinos.*

(۳) — *Nearchus.*

(۴) — *Malloi.*

(۵) — *Patala* این شهر در جایی واقع شده که مصب سند منشعب میشود

(۶) — *Craterus.*

اقیانوس هند شده موافق آداب مذهبی یونانیها قربانی بعمل آورد و از راه بلوچستان بطرف ایران حرکت کرد (۳۲۵ ق. م)

مراجعت اسکندر به ایران و فوت او -

اسکندر در مراجعت به ایران برای اینکه از کشتی های خود خبر داشته باشد و در مواقع لازمه بآنها کمک کند از پاتالا بطرف اقیانوس هند سرآزیر شد حرکت قشون او از جا هائی بود که بساحل اقیانوس نزدیک و امروزه موسوم به مکران است بعد اسکندر به مملکت گندزوی^(۱) داخل گردید در اینجا بواسطه گرمای شدید و بی آبی قسمت بزرگ قشون اسکندر تلف شد و برای جلوگیری از تلفات دیگر اسکندر مجبور شد به پورا برود (این محل را امروزه فهرج مینامند و در دره حاصلخیزی در بلوچستان ایران واقع است) از اینجا پس از استراحت اسکندر بطرف هلیل رود که بدریاچه جزمهران میریزد روانه شد و در دره آن خیمه زد در اینموقع کرازوس که از راه رُحج و سیستان بطرف ایران رهسپار شده بود با اسکندر رسید بعد از چندی اسکندر از اینجا از راه سیرجان به پاسارگاد رفت و مطلع شد که قبر کوروش را نبش کرده اند در اهواز تمام قسمتهای قشون اسکندر بهم رسیدند و (نه آرخ) که از دریای عمان و خلیج فارس به ایران میآمد در اهواز به قسمتهای دیگر ملحق شد پس از آن تمام قشون از کارون عبور کرده به شوش رفت و از آنجا بطرف بابل حرکت کرد و بالاخره در ۳۲۴ ق. م اسکندر با قشون خود در میان جشنها و شادمانی مقدونی ها و یونانیها وارد بابل گردید از این به بعد دیگر اسکندر جنگی نکرد

(۱) - چنین بنظر می آید که بلوچستان باشد

مگر با کاسی‌ها که در کوه‌های لرستان بودند (باید همان مردمانی باشند که در تاریخ عیلام و در مواقع دیگر اسم آنها برده شده) بعد از این جنگ اسکندر سفرائی را که از قرطاجنه و لیبی و حبش و ایتالیا و گال (۱) (فرانسه امروزی) آمده بودند پذیرفت (۲) و بحیال تسخیر عربستان افتاده. با این مقصود در مدد تحقیقات راجع به شبه جزیره عربستان و ساختن کشتیها بتوسط فینیقیها برآمد: بطوریکه مینویسند او در نظر داشت که در گرگان هم کشتیهای ساخته در دریای خزر اکتشافات بعمل آورد ولیکن بزودی در میان این خیالات و تجهیزات بواسطه بی‌کی از باتلاقهای بابل بر او مستولی شده بود در سن ۳۴ سالگی در گذشت (۳۲۳ ق. م)

(۱) - *Gaule*

(۲) - راجع به قرطاجنه بعضی از ع.تین گمان میکنند که چون این مملکت مستعمره فینیقی بوده با ایران قراردادی منعقد نموده بود و یک نوع دست‌نشاندهی نسبت به ایران داشت چنانکه اسکندر جای دولت ایران را گرفت سفیری فرستاده ان قرارداد را تجدید کرد

فصل دوم

طرز رفتار اسکندر - تشکیلات و کارهای او

اسکندر پس از تسخیر پایتخت ایران و مخصوصاً زمانیکه در سیستان مشغول جنگ و جدال بود ترتیبات سابق خود را تغییر داد برای فهم مطلب لازم است بدانیم که ترتیبات پادشاهان مقدونی چه بوده موافق آنچه مورخین نوشته اند حکومت پادشاه مقدونی يك حکومت مطلقه نبود بلکه او در میان امراء و اشراف مملکت شخص اول حساب میشد و در مجالس و جشنها همه با هم می نشستند و همه رفیق پادشاه بشمار میرفتند عده از آنها که به پادشاه نزدیکتر بودند دوستان او نامیده میشدند در امور دولتی او با مجلس مشورت که مرکب از رجال مجرب مملکت بود شور میکرد و رجال مزبور در اظهار عقیده آزاد بودند ولیکن اسکندر پس از آمدن بازران ملاحظه کرد که این ترتیبات را نمیتواند در اینجا اجرا کند زیرا گذاشتن تفاوت مابین یونانیها و مقدونیهای خودی و ایرانیهای بی گانه باعث تنفر ایرانیها میشد و بعلاوه او را در انظار موهون میکرد چه آن طرز رفتار یونانیها و مقدونیها با اسکندر موافق ترتیبات مشرق زمین نبود بنا براین اسکندر ترتیبات دربار ایران را پیش گرفت و از آن به بعد یونانیها و مقدونیها در موقع مراسم درباری مجبور بودند بایستند و در موقع تکلم با اسکندر يك زانو بر زمین بزنند و کلیه آداب مشرق زمینی را بجا آرند معلوم است یونانیها و مقدونیها از این بابت از اسکندر دلگران و ناراضی شدند و در سران سپاه هم ناراضماندی پیدا شد دو دفعه کنکاشی برضد اسکندر کردند ولی موفق نشدند و چند نفر از ملازمان اسکندر گرفتار شده بقتل رسیدند

یکی از آنها فیلوئاس (۱) پسر پارمنیون (۲) سردار ناهی اسکندر بود و دیگری برادرزاده ارسطاطلیس (۳) معلم اسکندر پارمنیون که خزانه اسکندر را در همدان محافظت میکرد نیز به قتل رسید و کلیت دوست صمیمی اسکندر که او را در جنگ گرانیک نجات داده بود بواسطه تندی که نسبت با اسکندر کرد بدست او کشته شد اگر چه بطوریکه نوشته اند اسکندر از این کردار خود بعد سخت پشیمان شد و در اندوه فرو رفت (۴) در حین مراجعت اسکندر از هند بایران در موقع عبور از بلوچستان و کویر ایران که دو ماه طول کشید بقشون اسکندر صدمات و تلفات زیادی وارد آمد بعد از ورود بیابان اسکندر انجارا پایتخت خود قرار داد و راجع به تشکیلات دولت خود مشغول طرح نقشه هائی گردید از حیث تقسیمات اداری اسکندر همان نقشه داریوش اول را تعقیب و ولاتی با اختیارات زیاد معین نمود این نوع ولات را یونانیها ساتراپ نامیده اند و وجه تسمیه آن در فوق ذکر شده دو نفر از ولات ایرانی بودند یکی (آثروپاتا) که در آذربایجان والی شد و بمناسبت اسم او این مملکت موسوم به این اسم گردید دیگری والی بابل که در زمان داریوش سوم در مصر والی بود و چون بدون جنگ تسلیم شد بدین سمت در بابل معین گردید راجع به ولات معلوم است که اسکندر خیلی سخت بوده و

(۱) — *Philotas*

(۲) — *Parménion*

(۳) — *Aristoteles*

(۴) - میگویند اسکندر از اینکار خود بعد سخت پشیمان گردید و یکی از حکماء یونانی را که در اردوی او بود خواست و عقیده او را پرسید تا مگر تسلی بیابد حکیم مزبور (آناکسارخ) گفت: بیجهت نیست که فدماء مجسمه حق را در ردیف تخت رب النوع بزرگ (زئوس) قرار داده اند هرچه از او یعنی خدای بزرگ صادر شود حق است همینطور که هرچه از پادشاه قوی شوکت و بزرگی مثل اسکندر صادر شود حق است اسکندر باید درباره خود این عقیده را داشته باشد و مردم هم در این عقیده از او متابعت کنند رفتار اسکندر و این جواب بخوبی میرساند که اسکندر بعد از فتح ایران دیگر پادشاه سابق مقدونی نبوده

بر خلاف شاهان اخیر هخامنشی تحمل نمی کرده است که آنها برای خود قشون محلی ترتیب دهند چنانکه یکی از ولات اسکندر (هارپال) که چنین نمود و اندوخته زیادی جمع کرد مورد غضب اسکندر واقع شد و یونان فرار کرد و اجاع بسایر امور نیز اسکندر همان تشکیلات داریوش اول را اجراء کرد با این تفاوت که یکی از دو نفر مأموری که از مراکز به ابالات میرفت برای امور مالیه بود و دیگری برای امور لشکری اسکندر لباس شاهان ایران را پوشید و همان مراسم درباری را اتخاذ کرد و زن ایرانی گرفت (استاتیرا دختر داریوش سوم و رکسانا دختر اکیسارتس) و حکم کرد که ده هزار نفر مقدونی و یونانی از ایرانیها و سایر ملل زن بگیرند پس ازین اقدامات توجه مخصوص اسکندر بطرف قشون معطوف شد قشون مزبور حکم ملتی را داشت که اسلحه بر داشته همراه پادشاه خود آمده باشد زیرا همه مقدونی و یونانی بودند اسکندر از جهات سیاسی لازم دید که تشکیلات جدیدی به قشون دهد با این ترتیب ده هزار نفر مرد جنگی کار آزموده مقدونی را سرخص کرد و بجای اینها از ملل دیگر و ایران قشون گرفت اجرای این حکم در ابتداء باعث شورش در بعضی قسمتهای قشون گردید ولیکن بعد پیشرفت کرد در همان وقت اسکندر قرار داد که سی هزار طفل ایرانی را در قسمت های قشون تقسیم کنند تا فنون نظامی آموزند در این تشکیلات لشکری اسکندر دو مقصود داشت یکی آنکه قشون تماماً از مقدونیها و یونانیها ترکیب نشده باشد زیرا عناصر ناراضی در میان آنها زیاد بود و دیگر اینکه ایرانیها با یونانیها مخلوط شده بهمديگر نزدیک شوند و ایرانیها زبان یونانی را بیاموزند کلیه اگر در تشکیلات اسکندر و کارهایی که کرده است دقت نمائیم می بینیم همان تشکیلات داریوش اول است ولیکن اصطکاک یونانی و ایرانی تصرفاتی را ایجاد کرده تفاوت دیگر اسکندر با اکثر شاهان هخامنشی این بود که

در عین آنکه مراسم درباری آنها را پذیرفت برده نشین و مخفی نبود و خودش به امور رسیدگی کرده در کلی و جزئی دخالت مینمود و در جنگها و جدالها خودش حمله میکرد و به مجروحین شخصاً رسیدگی میکرد و کلیه در میان قشون زندگی مینمود اینهم از صفات و خصائلی است که غالباً در اشخاصیکه سر سلسله واقع میشوند یافت میشود چنانکه اگر کوروش بزرگ را با شاهان هخامنشی که بعد از داریوش اول آمده اند مقایسه کنیم این مطلب بخوبی معلوم میشود در اینجا بيمورد نیست که چند کلمه از اوضاع یونان مقارن فتوحات اسکندر در ایران گفته شود چنانکه در فوق گفته شد یونانیها از بودن در قید مقدونی بیزار و متنفر بودند و خود اسکندر هم این مطلب را میدانست و بهمین جهت بود که بعد از جنگ گرانیك مستقیماً بایران نیامد بلکه متابعت سواحل آسیای صغیر و شامات و مصر را نمود تا از یونان زیاد دور نشده اخبار آنجا را داشته باشد و ضمناً دست ایران را هم از بحریه قوی او در دریای مغرب کوتاه کند با وجود این بعد از فتح کوه کامل یونانیها آسوده نشستند و قسمتی از آنها در تحت سرداری آگیس نام پادشاه اسپارت بر اسکندر شوریدند ولیکن بالاخره شکست خورده معدوم شدند (۳۳۰ ق. م.) در باب شخص اسکندر مورخین دو عقیده دارند بعضی را عقیده این است که جوانی بوده شجاع و دارای هوش و حافظه فوق العاده و بافتوت درویش و خوش محضر و شکیلی و امکن بعد از فتح ایران خود را باخت و اخلاقش تغییر یافت و تقریباً حال بعضی از پادشاهان شدید العمل و خود بسند و عشرت پرست آسیا را پیدا کرد برخی بعکس این صفات اخیره را در او منکرند و بعضی از سخنیها و کار های بی رویه او را نتیجه محیط و اوضاع و احوال دانسته میگویند اوضاع جدید اینکار ها را اقتضا میکرد راجع شهرهای یونانی در آسیای صغیر اسکندر نیز

همان مسلك و روش كوروش بزرگ را اختيار کرده در امور داخلی آنها را ازاد گذاشت و نیز راجع بولایات فینیقیه و لیدی و شاهزادگان قبرس و غیره اختیاراتی برای آنها قائل شد معلوم است که این اختیارات با اندازه بود که مانع از وحدت دولت او نبود اینچاهم تقریباً همان شیوه كوروش بزرگ و داریوش اول مشاهده میشود شهر هائیکه اسکندر بنا کرد مینویسند قریب به هفتاد بوده ولیکن از آنها اثری غیر از اسکندریه مصر باقی نمانده مقصود اسکندر از بنای این شهرها علاوه بر ملاحظات نظامی این بوده که سکنه آنها از یونانیها و ایرانیها و ملل دیگر تشکیل شده اختلاط ملل و انتشار مدنیت یونانی سریعتر گردد و حتی بعد از اسکندر میان نوسنجات او نقشه بردن مردم زیادی از آسیا به یونان و آوردن مهاجرین یونانی بآسیا دیده شده است تشکیلات قشونی او هم همین نظر را میرساند کلیه راجع باسکندر اگر نظر مورخین بی طرف را که مقصودشان حقیقت گوئی است مبنی قرار دهیم باین نتیجه میرسیم : جهانگیری او را از اینجهت قدر دانی می نمایند که میخواسته ملل عالم را بهمديگر زدیک کند تا الفتی در میان آنها ایجاد شود یعنی آن کاری را که كوروش بزرگ و داریوش اول برای دفعه اولی در عالم کردند اسکندر تکرار کرد با این تفاوت که داریوش اول از شرق بغرب میرفت اسکندر به عکس و دیگر اینکه تشکیلات داریوش يك شاهنشاهی وسیعی را باوجود بی لیاقتی جانشینهایش تقریباً در مدت دو قرن سرپا داشت ولیکن امپراطوری اسکندر بواسطه فوت او و منازعه که مابین جانشینهای او در گرفت با خود اسکندر زوال یافت اگرچه اسکندر از حیث تشکیلات چیزی بر آنچه داریوش اول کرده بود نیفزود باوجود این او را بواسطه صفات عالیه و کارهای بزرگ یکی از اشخاص بزرگ عالم میدانند و لقب کبیری باو داده اند

فصل سوم

جانشینان اسکندر - سلوکیدها

اسکندر در ۳۲۳ ق. م در بابل بمرض تب مبتلا شد و بعد از چند روز در سن ۳۲ سالگی در گذشت و فات او را بعیش و عشرت زیاد در موقع مرض و به نیرهیزی نسبت میدهند چون ولیمیدی نداشت در انتظار اینکه روشنگر (رُکسانا) وضع حمل نماید جانشینهای او از اینقرار معین شدند در اروپا فیلیپ آری ده برادر او جای او را گرفت و پردیکاس که یکی از درباریان متنفذ بود نایب السلطنه ممالک آسیا گردید و ایالات مابین سرداران اسکندر تقسیم شد در این وقت آذربایجان به آثر ویاتن نام پارسی رسید و هند هم کافی السابق در تحت اختیار پادشاهان محلی ماند چون هیچ کدام نمیخواستند از حکومت مرکزی تمکین نمایند مرکزیت از میان رفت و بزودی شورش و طغیان در ممالک شروع شد و هر کدام از ولات مقدونی و یونانی مملکتی را تصاحب نموده خود را جانشین اسکندر دانستند از این جهت اینها در تاریخ موسوم به جانشینها شده اند نزاع و مجادله جانشینان تقریباً بیست سال بطول انجامید رُکسانا بعد از فوت اسکندر پسری آورد که موسوم به اسکندر گردید و با وجود اینکه او را پادشاه میدانستند تفاوتی در اوضاع حاصل نشد پردیکاس که میخواست وحدت را ایجاد کند از والی مصر بطلیموس شکست خورد و بدست سربازان خود کشته شد پس از آن ولات بایکدیگر در جنگ شدند و آن تیکون والی کیلیکیه در ابتداء فواج بنظر می آمد

زیرا در شوش فتح نمایانی نموده بود ولیکن سلوکوس (۱) نامی که نیز از سرداران اسکندر بود بر آن نیکون^۲ بالاخره فائق آمد و قسمت اعظم آسیای غربی را تصرف کرده سر سلسله دودمان سلوکیدها گردید سلطنت این سلسله از ۳۱۲ قبل از میلاد شروع شد در ابتداء پایتخت این سلسله در بابل بود بعد در سلوکیه که سلوکوس بنا کرده بود و خرابه های آن در کنار دجله در نزدیکی بغداد واقع است و بعد از آن در انطاکیه شامات [۲] ایران در اوائل سلطنت این سلسله جزو دولت آنها بود ولیکن در سلطنت نوه سلوکوس که موسوم به آنطیوخوس دوم بود در ایران پارتها و مردم باختر از اطاعت سلوکیدها سر پیچیده مستقل شدند راجع به دولت دومی اطلاعات زیادی در دست نیست از سکه ها و بعضی آثار که مانده معلوم میشود که این دولت یونانی و باختری بوده و تمدن یونانی داشته چنانکه این نکته از حجاربه های قندهار و هند آن زمان معلوم میشود و سمت این مملکت از سفد تامرو و بلخ بود اول پادشاهی که اعلان استقلال داده از دولت سلوکوس جدا شد دیودوت دوم نام داشت (از اسم معلوم است که یونانی بوده) در سلطنت دیمتریوس حدود این دولت از طرف شرق افغانستان شرقی و پنجاب را شامل بود راجع بدولت اولی یعنی پارتها اطلاعات ما بیشتر است در ۲۵۰ ق. م این

(۱) - Seleucus

(۲) - از پادشاهان سلوکیدی نهایتی که در ایران سلطنت داشته یا باشکانتها طرف بوده اند از اینقرارند ۱ - سلوکوس نیکاتور (از ۳۱۲ تا ۲۸۰ ق. م) ۲ - آنطیوخوس ستر (۲۸۰ - ۲۶۱ « «) ۳ - آنطیوخوس دوم - ستر (۲۶۱ - ۲۴۶ « «) ۴ - سلوکوس دوم کالی نیگس (۲۴۶ - ۲۲۶ « «) ۵ - سلوکوس سوم ستر (۲۲۶ - ۲۲۳ « «) ۶ - آنطیوخوس سوم کبیر (۲۲۳ - ۱۸۷ « «) ۷ - سلوکوس چهارم ایبی فان (۱۸۷ - ۱۷۵ « «) ۸ - آنطیوخوس ایبی فان (۱۷۵ - ۱۶۴ « «) ۹ - آنطیوخوس پنجم اپاتور ۱۰ - دیمتریوس ستر (این دونفر آخری اولی دو سال و دیگری دوازده سال سلطنت کرده اند) اسامی بعضی دیگر در تاریخ پارت خواهد آمد

دولت تاسیس شد و ۴۷۵ سال مدت دوام آن بود چون قائم و بانی این دولت ارشک نام داشت و شاهان دیگر این دودمان نیز خود را برای افتخار ارشک مینامیدند این سلسله پادشاهان در تاریخ موسوم به ارشکانیان یا فارسی امروزه اشکانیانند شرح احوال آنها بطوری است که در باب چهارم ذکر شده است سلوکید ها هشتاد سال بر ایران سلطنت داشتند و نامی ترین پادشاه این سلسله آنطیوخوس سوم بود که کبیرش گفته اند بعد از این پادشاه انحطاط دولت سلوکیدها شروع گردید و ممالک تابعه بمرور جدا شدند بطوریکه بالاخره مملکت سلوکید ها منحصر بشام شده بود و آنها در سنه ۶۴ ق.م جزو امپراطوری روم گردید و سلسله مزبوره منقرض شد ضعف دولت سلوکید ها از جهتی از اشکانیان بود که چنانکه خواهیم دید همینکه مبنای دولت خود را محکم نمودند همواره دست اندازی به ایالات مملکت سلوکید ها میکردند راجع به اوضاع ایران در دوره اسکندر و سلوکیدها اطلاعات زیادی در دست نیست آنچه از نوشته های مؤرخین مثل آریان و پولی بیوس و غیره استنباط میشود از حیث زندگانی و عادات مابین ایرانیها و مقدونیها تفاوت زیادی نبوده هر دو جنگ و شکار و خوب خوردن و زیاد آشامیدن و بردن غنائم و تعدد زوجات را دوست داشتند یونانیها اصول مذهب ایرانیها را که برتری بر مذهب یونانی داشته و نیز راستگویی آنها را میستوده اند و اسکندر با نظر احترام بایرانیها می نگریسته بدینجهت مواصلت مابین این دو ملت زیاد بوده چنانکه اسکندر و سلوکوس زن ایرانی داشتند و مادر ولیعهد های مقدونی و دولت سلوکیدها ایرانی بوده از این جهت ایران را بکلی مملکت بیگانه نمی دانستند و نیز از این جهت است که سلسله سلوکیدها را سلسله یونان و ایران میدانند نه یونانی خالص احوال نجیبای ایران در این دوره خیلی

بد نبوده زیرا عده ولات یا سرداران ایرانی بالنسبه زیاد بود اما برای برزگر و ایل تفاوتی حاصل نشد زیرا اولی کافی السابق در تحت فشار و دومی آزاد بود از تمدن یونانی در ایران نمیتوان به تحقیق گفت چه اثراتی باقی مانده نوشته اند که اسکندر و سلوکیها شهرهای زیادی در ایران بنا کردند عده این شهرها را قریب به هفتاد نوشته اند و مخصوصاً اسم شهر هائی را موسوم به اسکندریه در سیستان - افغانستان - بلوچستان - کنار رود سیحون و سایر جاها و اسم يك انطاکیه را در فارس می برند و نیز ضبط کرده اند که در مدی برای جلو گیری از تجاوزات مردمان وحشی شمالی اسکندر قلعه و شهرهائی ساخته بود و بالاخره اسم شهر صد دروازه را (در جنوب غربی دامغان) ذکر میکنند و لکن تطبیق این شهرهای قدیم با محل های امروزی تقریبی است در این شهرها عده مهاجرین یونانی زیاد بوده - عادات و اخلاق یونانی از این شهرها بخارج سرایت می کرده و مخصوصاً پارتیها با یونانی های مذکور خلطه و آمیزشی داشته اند ولی این نکته مسلم است که اگر هم مهاجرین این شهرها یونانی بوده اند بعد از چند قرن با ایرانی ها مخلوط و بعد مستحیل شده اند بالاخره باین نتیجه می رسیم که تمدن یونانی در ایران سطحی بوده و هیچ بعمق نرفته اما جهت پیش قدمی ایرانیها در جدا شدن از دولت سلوکی این بود که آنها نازه نفس تر از مردمان دیگر آسیای غربی بودند و بعلاوه تشکیلات سیاسی آریانه های ایرانی با مرکزیتی که سلوکیها می خواسته اند ایجاد کنند مبیانت داشته مردمان شرق ایران که از بابل و آسور دور و ترتیبات آریانی را بیشتر محفوظ داشته بودند - بخصوص پارتیهای شجاع - حاضر نبودند مرکزیت شدید را بپذیرند این بود که پارتیها بمحض وقوع تصادم مابین ارشک و والی سلوکی در پارت قیام دلیرانه نموده دشمنان خود را از ابراست اخراج و بعد با همان طرز حکومت آریانی در مدت پنج قرن در ابراست و جاهای دیگر حکمرانی کردند

باب چهارم

دوره پارتیها

فصل اول

پارتیها و شاهان اشکانی

اسم پارت چنانکه دیدیم در کتیبه بیستون داریوش اول جزء ممالک تابعه برده شده است و بطوریکه از تحقیقات معلوم شده مملکت مزبور در خراسان کنونی بوده راجع باینکه مردم پارت از چه نژادی بوده اند مدتها ما بین علماء علم تاریخ و محققین اختلاف بود بعضی آنها را از نژاد آریایی و برخی از نژاد اسفر (چینی و مغول) میدانستند و عده هم از اختلاط هر دو ولیکن اخیراً عقیده اکثر از علماء بر این شده است که پارتیها از آریایان ایرانی بوده اند ولی چون با سکاها همجواری و آمیزش داشته اند عادات و اخلاق و مذهب سکاها در آنها اثر کرده بود توضیح آنکه قسمتی از سکاها - موسوم به عشیره دها - در زمان قدیم اراضی مابین کرکان (استراباد) و کراسنووودسک (۱) امروزی را اشغال کرده بود و بهمین جهت این صفحه مشهور به دهستان بوده بعدها بواسطه مجاورت پارتیها باین مردم ما بین آنها اختلاطی حاصل شده بود از عشیره دها طائفه آپارنو ممتاز بود و دودمان اشکانی از این طائفه بیرون آمد بالخاص عقیده که امروزه تقریباً قبول عامه یافته این است که اصلاً پارتیها از نژاد آریایی ایرانی بوده اند ولیکن چون با عشیره از سکاها مخلوط شده بودند اثراتی در آنها از این اختلاط مانده بود

(۱) — *Krasnowodsk* در کنار جنوب شرقی بحر خزر است

اما اشکانیان اصلاً از سَكّ ها بودند ولیکن بواسطه توقف زیاد در ایران اشکانیان نیز ایرانی شده بودند بنا بر این نمیتوان پارتها یا اشکانیان را مردم یا سلسله خارجی تصور کرد بعضی از نویسندگان ایرانی ضدیت پارسی ها را با پارتها در اواخر سلطنت اشکانیان مدرك قرار داده و از اینجا استنباط آن از خارجی بودن پارتها نموده اند ولیکن اگر بنظر دقت بنگریم این مطلب دلیل نمیشود زیرا وقتیکه سلطنت از مدها پیارسیها منتقل شد همین ضدیت ما بین مدها و پارسیها بعد از چندی تولید گردید و حال آنکه در ایرانی بودن مدها و پارسیها تردیدی نیست این نوع ضدیتها در سر سلطنت یا مسائل دیگر در میان اقوام و طوائف مختلفه ایران همیشه قبل و بعد از ظهور اسلام بوده ولی وقتی که پای خارجه بمیان میآمده همه متحد میشدند چنانکه نسبت به آسوریها پارسی ها و مدها متحد بودند و نسبت به سلوکیدها همینکه پارتها پیشقدم شدند پارسیها و مدها با آنها متفق گردیدند و اگر در اواخر سلطنت اشکانیان اختلافاتی پیدا شد از راههای دیگر بود یعنی از بی قیدی اشکانیان نسبت بمذهب مغها و میل آنها بتمدن یونانی و رومی از مطالب مذکوره و از مقایسه زبان و مذهب و عادات پارتیها با همان چیزهای سائر اقوام ایرانی معلوم است که قوم پارت اساساً ایرانی بوده است پس از این مقدمه به ذکر اسامی شاهان اشکانی مبادرت میشود ولیکن این نکته را باید در نظر داشت که عده شاهان این سلسله محققاً معلوم نیست و تاریخ سلطنت بعضی از آنها بکلی مجهول است یا تقریباً معین شده زیرا سکه های شاهان اولیه این سلسله تاریخ ندارد و باز باید در نظر گرفت که تاریخ این دوره روشن نیست زیرا مورخین یونانی و رومی وقایعی را که مربوط بدول مذکوره بوده ضبط کرده اند و راجع به وقایع دیگر اطلاعات خیلی مختصر و گاهی هیچ است و جای تردید نیست که این دولت قوی فقط با امپراطوری روم در سر تقسیم